

یادداشت‌هایی در تصحیح انتقادی

بر مثال شاهنامه*

(۲)

هشت - تصحیح قیاسی

در بخش پیشین گفتیم که بسیار پیش می‌آید که ضبطی کاملاً فاسد به صورت اصلی نزدیک‌ترست تا ضبطی بظاهر درست و بی نقص. در همه مثالهایی که ما در بخش پیشین زدیم ضبط اصلی را داشتیم. ولی اگر ضبط اصلی از دست رفته باشد چه باید کرد؟ شناخت مراحل فساد ضبط و تأمل در ضبطهای فاسد برای همین است که بتوانیم در این گونه موارد ضبط اصلی را بازسازی یا تصحیح قیاسی کنیم. از این رو تصحیح قیاسی (Konjektur) یکی از ارکان مهم تصحیح انتقادی و محک آگاهی یا ناآگاهی موضح از متن مورد تصحیح اوست. یعنی مصححی که نتواند دست کم چند مورد از نواقص متن را از راه تصحیح قیاسی اصلاح کند، نشان داده است که بر متنی که تصحیح می‌کند احاطه چندانی ندارد. ولی از سوی دیگر برخی از ادبا و مصححان ایرانی که باید آنها را خلف الصدق کاتبان قدیم نامید بدون نگاهداشت شرایط تصحیح قیاسی و تنها برای ارضای نوعی هوس ادبی دست به تصحیح قیاسی زده‌اند و در برخی از آنها این هوس تا آنجا قوی است که می‌توان آن را جنون تصحیح قیاسی نامید. نظیر کار این ادبای ایرانی در میان برخی از مصححان غربی در سده‌های هجدهم و نوزدهم نیز رسم بود و آنها نیز بیشتر از راه هوس ادبی در تصحیح آثار کلاسیک دست به تصحیح قیاسی می‌زدند.

تصحیح قیاسی دارای شرایطی است: نخست ضرورت. دوم نزدیکی شکل خط تصحیح قیاسی با شکل خط ضبط فاسد شده. سوم مطابقت تصحیح قیاسی با زبان متن از نگاه دستور و سبک و واژگان. چهارم آوردن گواهی‌هایی از همان متن یا از متون دیگر برای

تأیید تصحیح قیاسی. تصحیحهای قیاسی زیر نمونه‌هایی است که تاکنون نگارنده در تصحیح شاهنامه بکار برده است:

۱- درباره سیامک پسر گیومرت آمده است:

پسر بُد مرا و را یکی خوبروی	هنرمند و همچون پدر نامجوی
سیامک بُدش نام و فرخنده بود	گیومرت را دل بدو زنده بود
ز گیتی به دیدار او شاد بود	که بس نامور (بارور) شاخ و بنیاد بود

۱۹-۱۷/۲۹/۱

مصرع دوم بیت سوم در همه شاهنامه‌های خطی و چاپی به همین صورت بالاست که معنی درستی ندارد و در چاپ مسکوهه بیت را الحاقی دانسته و به زیر خط برده‌اند. به عقیده نگارنده در این مصرع بس را باید پُس خواند به معنی پسر. و حرف و را باید زائد دانست و زد: که پُس بارور شاخ بنیاد بود. یعنی پسر که سیامک باشد شاخ بارور آن درخت یعنی گیومرت بود. در اینجا بنیاد به معنی درخت یا تنه و ریشه درخت است، چنان که در این بیت:

که ای پهلوان جهان شاد باش ز شاخ توام من، تو بنیاد باش

۱۵۷۵/۲۴۴/۱

۲- در پادشاهی هوشنگ می خوانیم:

بدان ایزدی جاه و فر کیان	ز نخچیر گور و گوزن ژیان
جدا کرد گاو و خر و گوسفند	به ورز آورد آنچه بُد سودمند
بدیشان بورزید و زیشان خورید	همه تاج را خویشان پرورید

۲۹/۳۵/۱ بجلو

نخست این که در مصرع دوم بیت یکم یک حرف و کم دارد و باید باشد: ز نخچیر و گور و گوزن ژیان. یعنی از نخچیر که شکار باشد و آن نوع کوهی گوسفندست گوسفند را خانگی کرد، و از گور که خردشتی باشد خر را، و از گوزن که گاو کوهی باشد گاو را. ولی این حرف و در برخی از دستنویسها هست و فقط در شاهنامه‌های چاپی نیست. و اما در مصرع یکم بیت سوم که در چاپ مسکون آن را الحاقی دانسته و به زیر خط برده‌اند، همه دستنویسها یا خورید دارند یا خرید و یا همین ضبطها را بدون نقطه دارند. به گمان نگارنده، صورت درست این ضبط چرید است و چریدن به معنی «خوردن آدمی» باز هم در شاهنامه آمده است:

شما دست شادی به خوردن برید به یک هفته اندر چمید و چرید

۲۷۸۷/۴۰۰/۵

همی بود تا برکشید آفتاب

دهان ناچریده، دو دیده پر آب

۴۸۹/۳۵۲/۹

و گر خویشتن تاج را پروریم
جنگ مازنداران ۲۳۷

نشاید کزین پس چمیم و چریم

بیایست لختی چمید و چرید
جنگ هاماوران ۳۹۵

سیاوش از او خواست آمد پدید

و نیز چراگاه به معنی محل خوردن آدمی:

نیابد همی توشه از کارکرد،
هر آن کس که آید سپاه من استهر آن کس کجا باز ماند ز خورد،
چراگاهشان بارگاه من است،

کیقباد ۱۷۰

بنا بر این بیت مورد بحث نیز باید بدین صورت باشد:

همی تاج را خویشتن پرورید

بدیشان بورزید و زیشان چرید

۳- در پادشاهی جمشید آمده است:

به آب اندر آمیختن خاک را

بفرمود پس دیو ناپاک را

سبک خشت را کالبد ساختند

هر آنچ از گل آمد چو بشناختند

نخست از برش هندسی کار کرد

به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد

چو ایوان که باشد پناه از گزند

چو گرمابه و کاخهای بلند

۳۴/۴۱/۱ بجلو

در مصرع دوم بیت سوم همه شاهنامه‌های چاپی و خطی نخست دارند، ولی این ضبط

نادرست و بی معنی و گشته بخشت (= به خشت) است. می گوید: دیو آب و خاک را

در هم آمیخت و از آن خشت ساخت سپس دیو از سنگ و گچ دیوار ساخت و هندسی

یعنی مرد مهندس از خشت که دیو ساخته بود طاق زد و بدین گونه گرمابه و کاخهای بلند

پدید آمد. خواست از این طاقهای خشتی، طاق ضربی است که اصطلاح فارسی آن زخم

است. و خواست از خشتی که با آن طاق ضربی زده اند، خشت پخته یا آجرست و در

طبقات ناصری در پادشاهی جمشید آمده است: «و دیوان به فرمان او سیماب از کوهها

بیرون آوردند و شیشه و گوهرها و خشت پخته و گچ و آهک و گرمابه در عهد او تخریب

کردند.»^۲

۴- در پادشاهی ضحاک آمده است:

فریدون چومی دید رامش گزید شبی کرد و جشنی چنان چون سزید
چو شد رام گیتی دوان کندرو برون آمد از پیش سالار نو

۳۶۸/۷۲/۱

جریان داستان این است که فریدون در غیاب ضحاک درون کاخ او می گردد و کندرو وکیل ضحاک برای فریدون می می آورد و فریدون شب را به رامش می گذراند. کندرو شب را در خدمت فریدون است، ولی با رسیدن صبح به هند می تازد تا ضحاک را از جریان آگاه سازد. مصرع نخستین بیت دوم به همین صورت در دستنویسهای فلورانس ۶۱۴ و لندن ۶۷۵ و چند دستنویس دیگر آمده است. در برخی از دستنویسها آمده است: چو شد بامدادان... و در برخی دیگر: چو شد تیره گیتی... ولی هیچ یک از این ضبطها درست نیست، بلکه ضبط اصلی به گمان ما بام است به معنی بامداد که در برخی از دستنویسها آن را نشناخته و به رام گردانیده اند و در برخی دیگر آن را به بامدادان ساده کرده اند: چو شد بام گیتی... واژه بام در همین معنی باز هم در شاهنامه آمده است:

چو آگه شد از کار داستان سام ز کاول بیامد به هنگام بام

منوچهر ۲۷۴

د. در پادشاهی منوچهر آمده است:

به داد و به آیین و مردانگی به نیکی و پاکی و فرزاندگی

۵/۱۳۵/۱

مصرع نخستین برابر ضبط دستنویس لندن ۶۷۵ است. در دستنویسهای دیگر این مصرع به این صورتهای آمده است: به داد و دهش هم به مردانگی. به داد و به دین و به مردانگی. به داد و به بخشش به مردانگی. و در دستنویس فلورانس ۶۱۴ آمده است: به داد و دهش و به مردانگی. به عقیده نگارنده، ضبط اصلی همین ضبط اخیرست و فقط نقطه ای از آن افتاده است: به داد و دهش و به مردانگی.

۶. در شاهنامه در چند جا ارمیده که صورت کوتاه آرمیده است به ضبطهای گوناگون گشتگی یافته است. از آن میان:

بدان برتری نام یزدان پاک به رخشنده خورشید و برتیره خاک

۲۷۹/۹۶/۱

در مصرع دوم برتیره در دستنویسهای دیگر به صورتهای: ارمده. ناریک. آرمده. آرمیده آمده است. بر طبق آنچه در بخش پیشین گفتیم در این گونه موارد باید ضبط اصلی را در ضبطهای فاسد شده ای چون ارمده، آرمده، آرمیده جست و نه در ضبطهای

ساده و بظاهر درست نیره و تاریک. این ضبط اصلی چنان که در بالا اشاره شد
ارمیده است: به رخشنده خورشید و ارمیده خاک. و باز:

کمان را به زه کرد بهرام گور برانگیخت از دشت آرام شور

۱۸۳/۲۷۴/۷

در مصرع دوم آرام در دستویسهای دیگر به صورتهای ارمیده و آرنده آمده است و باز
هم گشته ارمیده اند: برانگیخت از دشت ارمیده شور.
ارمیده باز هم در شاهنامه آمده است:

شما را به داد جهان آفرین دل ارمیده بادا به آیین و دین

۴۷۵/۳۸/۲

که پذیرفت خسرو زیزدان پاک ز گردنده خورشید و ارمیده خاک

۱۳۴۵/۸۸/۹

و در گرشاسنامه:

هوا هست ارمیده باد از نهاد چو جنبد هوا، نام گرددش باد

۷۴/۱۳۷

۷. در پادشاهی نوذر آمده است:

شما اساس گفت از خزر و ان میز نکردی چنین نرم گردن به چیز

نه مهراب ماندی، نه لشکر، نه گنج نه از زال بودی بدین روز رنج

۷/۳۲/۲ پانویس

در مصرع یکم بیت نخستین میز ضبط دستویس لندن ۶۷۵ است. در دستویسهای
دیگر این ضبط به صورتهای شیر، چیر، نیز و غیره آمده است. روانشاد عبدالحسین نوشین در
واژه نامک ضبط میز را درست دانسته و آن را به معنی «شاش و ادزار» گرفته است.
نگارنده سالها پیش^۶ این ضبط را به بنیز به معنی «نیز، همچنین، هرگز» تصحیح قیاسی
کرد و گواههای فراوانی از شاهنامه بدست داد، از آن میان:

که شیرینتر از جان و فرزند و چیز همانا که چیزی نباشد بنیز

۱/۲۵۲/۱

ببخشمت چندان گرانمایه چیز کز آن پس نیازت نیاید بنیز

۸۶۳/۱۷۰/۴

چنین غم بدین دوده نامد بنیز غم و درد فرزند برتر ز چیز

۸۰۵/۵۵/۵

بکوشی و آری زهر گونه چیز نه مردم نه آن چیز مائد بنیز

۶۵۴/۱۹۲/۷

کند چون بخواهد ز ناچیز چیز که آموزگارش نباید بنیز

۲۳۰/۳۳۸/۹

چنان که می بینیم در این گواهیها و گواهیهای فراوان دیگر شاعر بنیز را همیشه با چیز
پداوند ساخته است. صورت درست مصرع مورد بحث ما هم چنین است: شما ساس گفت
ار خزروان بنیز.

در آن زمان که نگارنده این تصحیح قیاسی را پیشنهاد کرد دسترسی به دستنویسهای
شاهنامه نداشت. ولی اکنون دو تا از دستنویسها نیز درستی آن را تأیید می کنند. ضبط
بنیز در شاهنامه در چند جای دیگر هم به صورتهای دیگری گشتگی یافته است.

۸. سهراب پشت رستم را بخاک می آورد، ولی پیش از آن که او را بکشد، رستم به
او می گوید که در دیار او رسم چنین است که اگر در کشتی پشت حریف را دوبار
بخاک رساندند او را می کشند. سهراب بدین سخن فریب می خورد و از سینه رستم
برمی خیزد:

دلیر و جوان سر به گفتار پیر بداد و بسود این سخن دلپذیر

۸۵۹/۲۳۵/۲

در مصرع دوم همه دستنویسها دلپذیر دارند، مگر دستنویس فلورانس ۶۱۴ که
یادگیر دارد ولی حرف نخستین آن بی نقطه است. چنان که در بخش پیشین دیدیم در این
ضبطهای فاسد یا بظاهر فاسد باید تأمل کرد و در اینجا ضبط ساده دلپذیر را مشکوک
دانست. اما یادگیر (اگر واقعاً یادگیر باشد) در شاهنامه در حالت اسم فاعل و به معنی
«یادگیرنده و دارای نیروی حافظه قوی» بکار رفته است، در حالی که در اینجا معنی
مورد انتظار ما موثر، کاری، کارگرس است. از این رو به گمان نگارنده یادگیر گشته
جایگیر است به معنی «نشستن، موثر گشتن، کارگرفتن»، و در این معنی باز هم در
شاهنامه آمده است:

چو گشت آن سخن بر دلش جایگیر بفرمود تا نزد او شد دبیر

۷۸۶/۹۹/۸

در همه این تصحیحات قیاسی شرایطی که در آغاز این بخش برای تصحیح قیاسی
برشمردیم موبه مورعایت شده اند.

اکنون چند نمونه از تصحیحات قیاسی دیگری را که در همین متن شاهنامه پیشنهاد

کرده‌اند می‌آوریم تا نمونه‌هایی نیز از تصحیح‌های قیاسی بی‌مورد و حتی مضحک بدست داده باشیم.

یک پژوهنده ایرانی در کتابی که به زبان آلمانی درباره شاهنامه نوشته است درباره

این بیت:

سپهدار خاقان چین سنجه بود همی با آسمان برزد از خاک دود

۱۷۷۱/۱۵۸/۸

گفته است که چون سنجه در گزارش طبری و ابن خردادبه سنجبوست، پس صورت درست بیت بالا در اصل چنین بوده است:

سپهدار خاقان چین سنجبو همی با آسمان پرزد از آبرو
این دانشمند در آن تب خیالبافی خود گمان کرده است که فردوسی باید نام سنجه را حتماً به همان صورتی بکار برده باشد که طبری و خردادبه بکار برده‌اند و نه تنهایی جهت در ابروی مصرع اول دست برده، بلکه چشم مصرع دوم را هم کور کرده است. و ندانسته است که از آبرو با آسمان پرزدن عبارتی من درآوردی و مضحک است. ولی اصطلاح از آب، خاک (دود) به آسمان (گردون) برزدن که در مصرع دوم آمده است از اصطلاحات شاهنامه است:

همی گفت: با من که جوید نبرد؟ کسی، کو برانگیزد از آب گرد
جنگ مازندران ۷۴۹

به جنگش بیاراست افراسیاب به گردون همی خاک برزد ز آب
جنگ هاماوران ۳۲۶

سه دیگر سخن چین و دوروی مرد بران تا برانگیزد از آب گرد
۱۴۳۰/۱۳۹/۸

و همین دانشمند درباره بیت زین

چنین گفت پیران میلاد را، که من عهد کید از پی داد را،
همی نشکنم تا بماند بجای، همی پیش او بود باید بپای

۴۵۱/۳۱/۷

گفته است که چون میلاد نام همان قومی است که در شمال غربی هند می‌زیسته و نام اصلی او چنین و چنان بوده، پس فردوسی نیز باید در اصل میلاو گفته باشد. از این رو میلاد را به میلاو تصحیح قیاسی کرده است و چون دیده پی‌وند بیت نادرست شده است، گشته و گشته تا در فرهنگها واژه‌ای به نام داو گیر آورده به معنی «دعوی کاری و ادعای

امری» و داد را هم به داو تصحیح قیاسی کرده است. و باز به همین شیوه در چند جا نام دیوان شاهنامه را با توجه به صورت نام آنها در سانسکریت تصحیح قیاسی کرده است.^۶ در حالی که ما حتی تنها به اتکاء زبان پهلوی، یعنی زبانی که مأخذ فردوسی از آن ترجمه شده است و برخی معتقدند که فردوسی هم خود آن زبان را می دانسته، بدون پشتیبانی دستنویسها و یا دست کم مأخذ همعصر فردوسی نمی توانیم در شاهنامه تصحیح قیاسی کنیم. برای مثال در این بیت:

هم از پهلوی پارس و کوچ و بلوچ ز گیلان جنگی و دشت سروج

سیاوش ۶۰۶

جای هیچ گونه شکی نیست که در مصرع نخستین در اصل پهلوی پهلوی پارس بوده و پهلوی به معنی پارت است. یعنی: از پارت و پارس و کوچ و بلوچ و گیلان و سروج سپاهی گرد آورد. شاید در مأخذ فردوسی هم پهلوی پارس بوده است. ولی از آنجایی که هیچ دستنویسی پهلوی پارس ندارد و فردوسی در شاهنامه پهلورا همه جا یا به معنی «پهلوان» و یا به معنی «شهر و پایتخت» بکار برده (که اصل پهلوی بسیاری از آنها نیز به معنی پارت بوده) پس در اینجا نیز محتمل است که پهلوی پارس گفته است به معنی «شهر پارس». بنا بر این بدون گواهی از شاهنامه که در آن پهلوی به معنی «پارت» بکار رفته باشد نمی توان در اینجا دست به تصحیح قیاسی زد، چه برسد به آن که کسی بخواهد به اتکاء زبان سانسکریت چنین کاری کند.

همین دانشمند در یک کتاب دیگر خود که آن را هم به زبان آلمانی نوشته است^۸ در باره این بیت از هزار بیت دقیقی که ارجاسپ پسر خود کهرم را سپهدار لشکر خود می کند:

پسر داشتی یک گرانمایه مرد	جهان دیده و دیده هر گرم و سرد
سواری جهان دیده نامش کهرم	رسیده بسی بر سرش سرد و گرم
مر آن پور خود را سپهدار کرد	بر آن لشکر گشن سالار کرد

بجلو ۴۶۳/۹۷/۶

نوشته است که چون کهرم جهان دیده و سرد و گرم چشیده است پس پیر مردست و نمی تواند پسر ارجاسپ باشد. از این رو مصرع یکم بیت سوم را بدین گونه تصحیح کرده است: همان پیر خود را سپهدار کرد. و باز درباره این بیت:

گرامی بدید آن درفش چونیل که افکنده بودند از پشت پیل

۵۱۷/۱۰۱/۶

که معنی آن این است که گرامی درفش بنفش را که از پشت پیل بر زمین افکنده بودند بدید، نوشته است که چون در دستنویس معتبر قاهره مورخ ۷۹۶ بنیل دارد بجای چونیل، پس این بنیل به نیل نیست، بلکه گشته نیل است که در عربی به معنی «بزرگ» است. بنا بر این چونیل را به نیل تصحیح قیاسی کرده است. و باز درباره این بیت:

درفش و سر لشکر و جای خویش برادرش را داد و خود رفت پیش

۶۲۹/۱۰۸/۶

می‌نویسد که چون اسفندیار که در این بیت سخن از اوست، نه سر لشکر بوده و نه تیو لشکر، بلکه فرمانده جناح راست بوده، پس در مصرع یکم سرگشته پر است و پریعی بال و بال یعنی جناح (راست) لشکر.

اینها تنها چند نمونه اندک از تصحیحات قیاسی این دانشمند است. هر دو کتاب او از این گونه تصحیحات قیاسی پرست و بیشتر آنها بقدری مضحک اند که خواننده واقعاً نمی‌داند که آنها را جدی نوشته یا با خواننده قصد مزاح داشته است. مضحک است همچنین تفسیری که او از برخی از بیت‌های شاهنامه کرده است. مثلاً این بیت را:

سرت سبز باد و تن و جان درست مبادت کیانی کمرگاه مست

۱۳۶/۷۴/۶

چنین معنی کرده است: امیدست که به سستی کمر دچار نشوی و از نیروی مردی (Potenz) نیفتی. و درباره این بیت:

به یک دست شمشیر و دیگر کلاه به دندان درفش فریدون شاه

۳۵۶/۹۰/۶

پس از آن که آن را به صورت:

به یک دست شمشیر و دیگر درفش بگیرد به دندان درفش بنفش

تصحیح کرده - و یا بهتر بگوییم: از نو سروده است -، می‌گوید درفش در مصرع نخستین همان آلت کفشگران است و در این بیت پهلوان در حالی که پرچم را به دندان دارد، به یک دست شمشیر و به دست دیگر سوزن کفشگران گرفته و به دشمن حمله ور می‌گردد. لابد به قصد دوختن کفش دشمن. (جمله آخر از بنده است). و درباره این بیت:

وز آن ناله وزاری خستگان به بند اندر آیند نابستگان

۳۹۳/۹۲/۶

که دقیقی می‌گوید: ناله وزاری مجروحان چنان دلخراش بود که آنها را که پا در بند نداشتند چنان به درد می‌آورد که دیوانه وار در بند می‌شدند، و مانند آن را فردوسی هم

گفته است: (تہمتن ز درد از در بند بود - سہراب ۹۷۰)، دانشمند ما پس از آن کہ ہرچہ گشتہ اند کسی را در بند ندیدہ اند، ناچار بند را بہ چند تصحیح کردہ و گفتہ اند بہ چند اندر آمدن یعنی بر خود لرزیدن و افزودہ اند کہ چند بہ زیر یکم همان است کہ ہنوز ہم وقتی کسی می لرزد، می گوید چند شدم شد.

نہ - ضبط سادہ منفرد

در سہ بخش پیشین سخن بر سر این بود کہ در تصحیح انتقادی ہمیشہ ضبط دشوارتر برترست، اگرچہ این ضبط دشوارتر بطور منفرد تنها در یک دستویس آمدہ باشد. و نیز دیدیم کہ ضبط دشوارتر بہ ہمین علت دشوار بودن آن گاہ فاسد یا بظاہر فاسد می گردد و در این گونه موارد باید در صورت فاسد شدہ تأمل کافی کرد تا روشن شود کہ آیا فساد واقعی است یا ظاہری و اگر فساد واقعی بود باید با درجات فساد ضبط آشنایی داشت و فساد کوچک ولی آشکار را از فساد بزرگتر، ولی پنهان، باز شناخت و برای بازسازی صورت اصلی و از دست رفتہ از راہ تصحیح قیاسی کوشید.

اما چہ باید کرد در مواردی کہ از یک ضبط واحد تنها دو صورت سادہ در دست باشد کہ هیچ یک از نگاہ لغوی و دستوری و سبکی و جنبہ های دیگر بر یکدیگر برتری نداشته باشند و از این دو ضبط سادہ یکی تنها در اقدم نسخ آمدہ باشد، ولی در ضبط دیگر ہمہ دستویسہا اتفاق داشتہ باشند؟ آیا باید ضبط سادہ و منفرد اقدم نسخ را در متن نہاد و اتفاق ہمہ دستویسہای دیگر را از گروہہا و شاخہ های گوناگون ندیدہ گرفت؟

برای آن کہ گرفتار فرضیہ بافی نگردیم می آئیم و کار خود را بر اساس بررسی متن و گردآوری شواہد می گذاریم. برای این کار مواردی را کہ ما تنها دو ضبط سادہ و یکمان داریم و یکی تنها در اقدم نسخ و دیگری در ہمہ دستویسہای دیگر آمدہ است گردآوری می کنیم. ولی این اقدم نسخ را دستویس لندن ۶۷۵ می گیریم، یعنی فرض می کنیم کہ ما ہنوز پیش از سال ۱۹۷۷ هستیم و آقای پیہ مونترہ ہنوز دستویس فلورانس مورخ ۶۱۴ را کشف نکرده اند. سپس بہ سراغ دستویس فلورانس می رویم تا ببینیم کہ آیا این دستویس کدام یک از این دو ضبط را تأیید می کند. بنا بر این در مثالہایی کہ در زیر آمدہ اند ہمہ دستویسہا در ضبط اتفاق دارند مگر دستویس لندن ۶۷۵ کہ ضبطی دیگر دارد و ما این ضبط منفرد را ہمہ جا در میان کماتک گذاشتہ ایم:

فریدون ۵۹۵

۱- ہنرہا کہ بُد پادشا را (کہ آید شہان را) بکار

فریدون ۶۵۸

۲- برون آمد از کاخ (برون شد ز در گاہ) شاپور گرد

- ۳- سپهدار چون قارن رزمخواه (رزم زن)
چو شاپور نستوه پشت سپاه (شمشیر زن) فریدون ۶۸۴
- ۴- یکی داستان زد جهان‌دیده کی
که مرد جوان چون بود (شود) نیک پی فریدون ۷۶۵
- ۵- برفتند گردان زرین ستام (همه شاد کام) منوچهر ۲۹۷
- ۶- پس آن ماه را شاه (شید) پدرود کرد منوچهر ۵۵۴
- ۷- بگفتش که (بدو گفت) با او به چربی بگوی منوچهر ۶۸۹
- ۸- سر (دل) از ما کند زین سخن پر ز کین منوچهر ۸۲۳
- ۹- چنین داد (کرد) خورشید و ماه افسرم منوچهر ۹۹۳
- ۱۰- بر این بر نیامد فراوان (زمانی) درنگ نوذر ۱۲۲
- ۱۱- به پیش پست آمدم جنگجوی (کینه جوی) نوذر ۳۴۸
- ۱۲- کزین گونه چاره نه اندر خورد (گفتار کی در خورد) نوذر ۴۹۲
- ۱۳- چگونه فرستم به دشت نبرد
- تورا پیش شیران (ترکان) پر کین و درد نوذر ۷۴
- ۱۴- ز کشته زمین گشت با کوه راست (مانند کوه)
ز هاماوران شاه زندهارخواست (همان شاه هاماوران شد ستوه) جنگ هاماوران ۲۷۰
- ۱۵- ندیدم کسی از کهان (کس از کهتران) و مهان جنگ هاماوران ۴۰۲
- ۱۶- که چندان سپاه است کاندازه نیست
- ز لشکر بلندی و هامون (پستی) یکی است هفت گردان ۵۹
- ۱۷- چو از دیده سهراب آوا شنید
- به بارو بر آمد (بیامد) سپه را بدید سهراب ۴۲۹
- ۱۸- سپهدار (جهاندار) گودرز کشوادگان سهراب ۵۲۲
- ۱۹- تو گفتی ز جنگش سرشت آسمان
- نیاساید (نیارامد) از تاختن یک زمان سهراب ۷۱۱
- ۲۰- چو شیران به گشتی (به گشتی گرفتن) برآویختند سهراب ۸۱۲
- این بیست بیت مثال که آوردم گزیده‌ای است از مثالهای فراوانی که در گذر کار تصحیح با صرف وقت زیاد یادداشت کرده‌ام و در همه آنها دستنویس لندن ۶۷۵ یک ضبط ساده دارد و سیزده دستنویس دیگر همگی بر ضد آن در ضبط ساده دیگری اتفاق دارند و حتی در مواردی که ترجمه بنداری از بیتی ترجمه دقیق کرده است ترجمه او نیز

باضبط دستویسهای دیگر می خواند و نه با ضبط دستویس لندن ۶۷۵. از جمله در مثال شماره بیست: ... کأنهما أسدان يتصاولان.

در چاپ مسکو از دو سه مورد گذشته، و همچنین در چاپ بنیاد شاهنامه تا آنجا که مربوط به داستان رستم و سهراب می گردد، همه جا اتفاق همه دستویسهای دیگر را نادیده گرفته اند و ضبط منفرد دستویس لندن ۶۷۵ را که اقدم نسخ آنها بوده به متن برده اند. ولی اکنون دستویس فلورانس ۶۱۴ نیز در همه این موارد با ضبط دستویسهای دیگر همخوانی دارد و نه با دستویس لندن ۶۷۵، در حالی که معمولاً همخوانی دستویس فلورانس ۶۱۴ با دستویس لندن ۶۷۵ بسیار بیشتر است تا با دستویسهای دیگر.

بنا بر این از میان دو ضبط ساده که هیچ یک را بر دیگری امتیازی نباشد، اگر یکی در اقدم نسخ آمده باشد و بقیه دستویسها در ضبط دیگر اتفاق داشته باشند، با احتمال نزدیک به یقین آن ضبط ساده و منفرد در اقدم نسخ الحاقی است و نه آن ضبط ساده ای که شمار بزرگی از دستویسها از گروهها و شاخه های گوناگون در آن اتفاق دارند. با این حال باید توجه داشت که اگر بتوان به ضبط ساده و منفرد اقدم نسخ کوچکترین امتیازی نسبت به ضبط دیگر داد، در این صورت باید آن را در متن پذیرفت، اگر چه با احتمال زیاد در بسیاری از این موارد نیز ضبط اصلی ضبط دیگر است. برای نمونه به این مثال توجه کنید:

پرداخت آنگه به خوردن گرفت - به چنگ (به خاک) استخوانش سپردن گرفت

چنگ مازندران ۳۳۳

در اینجا بر خلاف همه دستویسهای دیگر که چنگ دارند، دستویس لندن ۶۷۵ خاک دارد. با آن که ضبط دستویس لندن ۶۷۵ را امتیازی بر ضبط دیگر نیست و حتی عکس آن صادق است. ولی باز در این گونه موارد ممکن است مصحح به این شک افتد که نکند ضبط خاک از مقوله ضبط دشوار باشد و بر او ایرادی نیست و حتی از نظر احتیاط درستتر است اگر ضبط خاک را که در اقدم نسخ آمده در متن نگهدارد، حتی با دادن این احتمال که روزی دستویس کهنتری پیدا گردد و در اینجا نیز با دستویسهای دیگر همخوانی داشته باشد، چنان که دستویس فلورانس ۶۱۴ در همین مورد نیز ضبط دستویسهای دیگر را تأیید می کند.

پس آیا اکنون که اقدم نسخ ما دستویس فلورانس ۶۱۴ است باید این آزمون بالا را در تصحیح بکار زد و یا آن که صدها ضبط ساده و منفرد این دستویس را به دستاویز این

که ضبط اقدم نسخ است درون متن کرد و نشست به امید روزی که دستویس کهنتری سر از آب درآورد و نادرستی کار ما را ثابت کند؟ من از این آزمون می‌آموزم و آن را بکار می‌بندم:

- ۱- به کین اندرون چون نهنگ (پلنگ) بلاست
منوچهر ۳۴۳
- ۲- همش زیب و هم قر (همش فروهم زیب) شاهنشهی
منوچهر ۴۸۲
- ۳- پرستنده شد سوی (پیش) دستان سام
منوچهر ۵۰۵
- ۴- بیستند لب موبدان و ردان
منوچهر ۵۹۳ سخن بسته شد بر لب بخردان (موبدان)
- ۵- همه پیکرش سرخ یاقوت و زر
منوچهر ۷۱۱ شده زر همه (شده پیکرش) ناپدید از گهر
- ۶- کز او باز گشتم تن روشنم
منوچهر ۱۰۳۰ برهنه بُد (پدید آمد) از نامور جوشنم
- ۷- کنون چند سال است تا (بر) پشت زین
منوچهر ۱۰۳۵ مرا تخت‌گاه است و اسپم زمین
- ۸- چنان ماه بیند به کاولستان
منوچهر ۱۰۴۹ چو سروسهی بر سرش گلستان (بوستان)
- ۹- از این دخت مهرباب و زیپور (و دستان) سام
منوچهر ۱۲۰۸ گوی بر منش زاید و نیکنام
- ۱۰- ز گرد اندر آمد بسان نهنگ
منوچهر ۱۰۳۷ گرفتش کمر بند او را به چنگ (بیدرنگ)
- ۱۱- نوندی برافگند نزدیک (دستان) سام
منوچهر ۱۳۲۸ که برگشتم از شاه، دل شاد کام
- ۱۲- پذیره شدش سام یل شادمان
منوچهر ۱۳۶۹ همی داشت اندر برش (چو دیدش به برداشتش) یک زمان
- ۱۳- وز آواز او چرم جنگی (استخوان) پلنگ
منوچهر ۱۴۵۱ شود چاک چاک و بخاید دو چنگ
- ۱۴- همه پشت زین خواهم و درع و خود
منوچهر ۱۵۴۳ همه تیر ناوک فرستم درود (چو دود)
- ۱۵- به پیش پدر شد گشاده زبان

- دل آکنده از کین، کمزبر میان (به کین نیا تنگ بسته میان) نوذر ۷۶
- ۱۶- روان نیاگان ما (نیاگان ما را روان) خوش کنید نوذر ۱۱۱
- ۱۷- از آن سخت شادان شد (از آن شاد شد سخت) افراسیاب نوذر ۱۲۸
- ۱۸- چنو کشته شد (چو کشته شد او) قارن رزمجوی نوذر ۱۹۴
- ۱۹- دولشکر بسان دو دریای چین نوذر ۱۹۵
- توگفتی که شد جنب جنبان زمین (که شد جم جنبان ازیشان زمین) نوذر ۲۰۰
- ۲۰- پر از ناله کوس شد مغز میغ (مهر و میغ) نوذر ۲۰۹
- ۲۱- تورا زین جهان جاودان (تورا جاودان زین جهان) بهره باد نوذر ۳۶۲
- ۲۲- فرستاده ای آمد از نزد (پیش) اوی نوذر ۳۶۲
- ۲۳- که بیدار دل شاه توران سپاه نوذر ۳۶۴
- بماناد تا جاودان با کلاه (با سپاه) نوذر ۳۶۴
- ۲۴- خداوند این را (او را) ندانیم کس نوذر ۳۶۴
- همی رخس رستم خوانیم و بس زو ۱۰۸
- ۲۵- سه سال است تا این به زین آمده است نوذر ۱۰۸
- به چشم (بُنزد) بزرگان گزین آمده است زو ۱۰۹
- ۲۶- هزار و صد شصت (بیست) گرد دلیر کیقباد ۵۳
- ۲۷- بدو گفت ما بر نهادیم رخت کیقباد ۵۳
- توبگذار تابوت و بردار (بنشین به) تخت کیقباد ۱۷۹
- ۲۸- چنین داد پاسخش دیو سپید کیقباد ۱۷۹
- که از روزگاران مشونا امید (که زود آمدن شاه داده نوید) جنگ مازندران ۱۹۴
- ۲۹- که شمشیر کوتاه شد اندر (کوتاه شد در) نیام جنگ مازندران ۲۳۶
- ۳۰- برت را به ببر بیان (دلت را بر این کار بر) سخت کن جنگ مازندران ۲۴۲
- ۳۱- به گوش تو گر نام من بگذرد جنگ مازندران ۲۴۲
- دم جان و خون دلت بفرد (همانکه روان در نتت بفرد) جنگ مازندران ۴۵۱
- ۳۲- از ایدر بنزدیک کاووس کی (کاووس شاه) جنگ مازندران ۴۵۱
- صدافکنده بخشنده فرسنگ پی (فزون است فرسنگ سیصد به راه) جنگ مازندران ۴۷۳
- ۳۳- یکی نعره زد در میان گروه جنگ مازندران ۴۷۳
- توگفتی بدژید (برآشت) دریا و کوه جنگ مازندران ۵۱۱
- ۳۴- بیاید یکی مرد با هوش و سنگ جنگ مازندران ۵۱۱

- کجا (که او) باز داند شتاب از درنگ جنگ مازندران ۶۱۲
- ۳۵- بدو گفت پیش فرستاده شو (بدو گفت روپیش آن مرد شو) جنگ مازندران ۶۹۱
- ۳۶- وزان پس بدو گفت رستم توی؟
- کے داری برو بازوی (برو پیکر) پهلوی جنگ مازندران ۷۰۸
- ۳۷- چو رستم ز مازندران گشت باز
- شه (سر) جادوان رزم را کرد ساز جنگ مازندران ۷۳۰
- ۳۸- سرپرده شهریار سران
- کشیدند بر دشت (کشید او بر شاه) مازندران جنگ مازندران ۷۳۹
- ۳۹- ز دیوان هر آن کس که بُد ناسپاس
- وزیشان دل انجمن (دیگران) پر هراس جنگ مازندران ۸۳۶
- ۴۰- زیاقوت جامی پر از مشک ناب
- ز پیروزه دیگری پر گلاب (ز پیروزه درجی ز در خوشاب) جنگ مازندران ۸۶۸
- ۴۱- چو آمد به شاه جهان آگهی
- که انباز دارد به شاهنشهی (از آن لشکر و بارگاه مهی) جنگ هاموران ۳۳
- ۴۲- فرستاده را گر کنم سرد و خوار
- ندارم پی و مایه (همی مایه) کارزار جنگ هاموران ۹۵
- ۴۳- غمی گشت و سوداوه را پیش خواند
- ز کاووس با او سخنها براند (وزان نامدارانش برتر نشانند) جنگ هاموران ۱۰۲
- ۴۴- بیاراست آخر به سنگ اندرون
- ز پولاد میخ و ز خارا ستون (ز بهر ستودانش سیصد فزون) جنگ هاموران ۳۴۴
- ۴۵- به نخچیرگاه رد (یل) افراسیاب
- هفت گردان ۱۹
- ۴۶- پیاده چو نزدیکی دز رسید
- خروشیدن نوش (خروشیدن و بانگ) ترکان شنید سهراب ۴۴۷
- ۴۷- چو برگشت رستم (چو آمد تهمتن) بر شهریار
- سهراب ۴۷۵
- ۴۸- بدو گفت کان شاه ایران بود
- به درگاه او (که جایش پر از) پیل و شیران بود سهراب ۵۱۳
- ۴۹- همانا که داری ز نیرم نژاد
- کنی (بکن) پیش من گوهر خویش یاد سهراب ۷۹۹
- ۵۰- بدو گفت اریدونک رستم توی (تورستمی)

- بکشتی مرا خیره بر بد خوی (چرا گشتی از کشتن من غمی) سهراب ۸۷۰
 ۵۱- دو اسب اندر آن دشت (جای) برپای بود
 پرافو گردد ورستم دگر جای بود سهراب ۸۸۴
 ۵۲- همه کاخ تابوت بُد سربسر

غنوده به صندوق (تابوت) در شیرنر سهراب ۱۰۰۴
 در همه این ۵۲ مثال و مثالهای فراوان دیگر ما دارای دو ضبط ساده هستیم که هیچ یک را برتری آشکاری بر دیگری نیست. از این دو ضبط آن که در کماتک نهاده شده است تنها در اقدم نسخ یعنی در دستنویس فلورانس ۶۱۴ آمده است و دیگری در چهارده دستنویس دیگر. حتی هرجایی که بُنداری این بیتها را دقیقتر ترجمه کرده است ترجمه او نیز با آن چهارده دستنویس دیگر می خواند و نه با اقدم نسخ. مثلاً در مثال ۲۶: ألف و مائة وستون. و در مثال ۲۸: فقال قل لملك ما زندان: لا بأس عليك. و در مثال ۳۱: و إن ذكرى بسمعك انقطع نفسك، و جمده في قلبك دمك. و در مثال ۳۲: إن بينك وبين الموضع الذي حبس فيه كيكائوس مائة فرسخ. و در مثال ۳۵: فأمره باستقبال الرسول وإظهار رجوليته له. و در مثال ۳۷: ملك الصحرة. و در مثال ۳۸: فضربوا سراذق الملك كيكائوس في الصحراء. و در مثال ۴۰: و جام مخروط من الياقوت مملوء بالمسك الأذفر، و جام آخرين من الفيروزج مملوء بالماورد. و در مثال ۴۱: فلما بلغ كيكائوس أنه ظهر له شريك ينازعه في السلطنة. و در مثال ۴۳: فدعا بابنته و كانت تسمى سودابة، و ذكر لها حال كيكائوس. و در مثال ۴۴: و نحتوا فيهما من الأحجار أوارق الدواب، و عملوا لها سواري من الرخام، و سموها بالقولاذ. و در مثال ۴۶: فسمع لفظ الأتراك و صياحهم على الشرب. و در مثال ۴۷: ولما رجع رسنم... و در مثال ۴۸: فهو الذي يكون على باب الغيلة والأسد. و در مثال ۵۰: فقال عند ذلك: إن كنت أنت رستم فأنما قتلتني بسوء خلقك. و در مثال ۵۱: فأروا في الصحراء فرسين ليس معهما أحد. و در مثال ۵۲: و شاهدوه كالأسد نائمًا في الصندوق.

در باره ترجمه بُنداری این نکته را باید در نظر داشت که در مواردی که این ترجمه با ضبط دستنویسی یا دستنویسهای می خواند، دلیل بر این است که در این موارد بُنداری متن خود را آزاد ترجمه نکرده است، بلکه ترجمه او برابر اصل دستنویس اساس اوست و دستنویس اساس ترجمه بُنداری از همه دستنویسهای موجود شاهنامه که پخته تر بوده است. در حالی که وقتی ضبطی تنها در اقدم نسخ آمده باشد ما نمی توانیم با اطمینان بگوییم که آن ضبط در دستنویس اساس آن هم بوده است، چه ممکن است آن ضبط در همان

اقدام نسخ بوجود آمده باشد.

اکنون آیا با این وصف درست است که ما از میان دو ضبط ساده آن را که چهارده دستنویس از گروه‌ها و شاخه‌های گوناگون در آن اتفاق دارند و از راه ترجمه بنداری دست کم به دستنویسهای سده ششم برمی‌گردد به زیر خط و ضبط ساده دیگری را، تنها به این دلیل که در اقدام نسخ آمده است به متن ببریم؟ نگارنده در مقاله پیشین نشان داد که دستنویس فلورانس معتبرترین دستنویسهای موجود شاهنامه است. چون شمار بزرگی از ضبطهای دشوار و کهن را که در دستنویسهای دیگر تغییر پذیرفته‌اند نگهداشته است. ولی در همان مقاله اشاره شد که بزرگترین عیب این دستنویس وجود شمار بزرگی ضبطهای ساده و منفرد است. به گمان نگارنده اکثریت بزرگ نزدیک به تمامی این ضبطها که نمونه‌های چندی از آنها نشان داده شد به دلایل بالا الحاقی‌اند و می‌توان اطمینان داشت که اگر روزی دستنویس کهنتری از شاهنامه بدست آید نادرستی این ضبطها را به همان گونه آشکار خواهد کرد که اکنون دستنویس فلورانس ۶۱۴ نادرستی ضبطهای ساده و منفرد دستنویس لندن ۶۷۵ را آشکار کرده است. در هر حال در این گونه موارد که نمی‌توان برتری ضبطی را بر ضبط دیگر ثابت کرد، اگر تصحیح را بر اتفاق چهارده پانزده دستنویس دیگر بنا کنیم مطمئن‌ترست تا بر پایه یک دستنویس. گذشته از ترجمه بنداری که ما را در مواردی به چگونگی ضبط دستنویسهای سده ششم راهنمایی می‌کند، ما اینجا و آنجا راهنمای دیگری نیز برای اثبات نادرستی ضبطهای ساده و منفرد دستنویس فلورانس داریم و آن همانطور که در بخش دوم این مقاله گفته شد وجود بیت‌های پراکنده‌ای است که در تألیفات سده‌های پنجم و ششم و هفتم آمده‌اند. برای نمونه در این بیت:

گر ایوان ما سر به کیوان برست از او بهره ما یکی جادوست

منوچهر ۱۲۶۸

در مصرع نخستین چهارده دستنویس ما ایوان ما دارند و دستنویس فلورانس ایوانت را. ولی همین بیت با ضبط ایوان ما در راحة الصدور راوندی (ص ۹۹) تألیف سال ۵۹۹ هجری نیز آمده است.

پس از میان دو ضبط ساده که یکی منفرد در اقدام نسخ آمده باشد و دیگری در بقیه دستنویسها، ضبط دوم برتر و جایش در متن است. اکنون همین روش را می‌توان گسترش داد و در شناخت بیت‌های اصیل و الحاقی نیز بکار بست. برگردیم دوباره به سراغ دستنویس لندن ۶۷۵ که در چاپ مسکو و چاپ بنیاد اقدام نسخ است و این بار مثالها را

تنها از داستان رستم و سهراب برمی‌گزینیم:

- ۱- همی گفت هر کس که این رستم است؟ و گر آفتاب سپیده دم است؟ ۳۲
- ۲- بیامد سوی شهر ایران چو باد وزین داستان کرد بسیار یاد ۹۵
- ۳- چو خواهی که یابی رهایی زمن سرافراز باشی به هر انجمن ۴۹۸
- ۴- وز آنجا دمان شد به پرده سرای به نیزه در آورد بالا ز جای ۶۰۷
- ۵- ز پای و رکیش همی مهر من بجنبید، به شرم آورد چهر من ۷۸۳
- ۶- نگه کرد رستم به آواز گفت که این راز باید گشاد از نهفت ۸۱۷
- ۷- روا بسا شد ار سر گنبد زو جدا چنین بود تا بود آیین ما ۸۲۲
- ۸- همی جستمش تا ببینمش روی چنین جان بدادم به دیدار اوی ۸۶۰

این هشت بیت که جای آنها در چاپ مکتوب داستان رستم و سهراب بترتیب پس از بیت‌های ۴۱، ۱۱۱، ۵۳۵، ۶۴۳، ۸۱۹، ۸۵۲، ۸۵۷، ۸۹۵ و در چاپ بنیاد شاهنامه پس از بیت‌های ۴۰، ۱۰۶، ۵۲۳، ۶۳۳، ۸۰۶، ۸۴۳، ۸۴۸، ۸۸۵ است تنها در اقدم نسخ این چاپها یعنی در دستویس لندن ۶۷۵ نیامده‌اند و با آن که همه دستویسهای دیگر این بیتها را داشته‌اند و هیچ عنصر الحاقی نیز در آنها نیست، مصححان چاپهای نامبرده همه را الحاقی دانسته و به حاشیه برده‌اند (در چاپ مکتوب تنها بیت شماره ۳ را در متن میان چنگک نگه داشته‌اند). بیشتر این بیتها در ترجمه بنداری هم هست. چون بیت ۲: عاد الی ارض ایران. و بیت ۴: و رکض نحو سراق کیکاوس فقوضه بر محه. و بیت ۶: فلما رأی ذلک رستم احتال علیه وقال... و بیت ۷: ... بل حتی یصرعه ثانیاً فحینذله ذلک. و بیت ۸: و ما کان خروجی إلا لأنقاہ. و أبصر وجهه. و هأنا قد حضرنی الموت قبل أن أراه، و بحسرتہ. و اکنون همه این بیتها در دستویس فلورانس ۶۱۴ نیز هست.

این مصححان یک بار پیش خود نیندیشیده‌اند که هر کاتبی هنگام کتابت بیت‌هایی را ممکن است از قلم بیندازد و کاتب اقدم نسخ را نباید از این حساب جدا دانست. پس دست کم آن بیت‌هایی را که جز در اقدم نسخ در همه دستویسها آمده‌اند و بیشتر آنها در ترجمه بنداری هم که پنجاه سال کهنتر از اقدم نسخ آنهاست هست و هیچ گونه عنصر الحاقی نیز در آنها نیست، بلکه برعکس در شمار بیت‌های زیبا و استوار و مؤثر داستان هم هستند، به حساب افتادگیهای اقدم نسخ بگذارند و درون متن کنند. این مصححان که در یک داستان هزاربیتی رستم و سهراب هشت بیت اصیل را از متن انداخته‌اند، اگر شاهنامه را ۴۷ هزار بیت بگیریم در کل کتاب حدود چهارصد بیت را تنها از راه شناختن همین یک روش انتقادی خواهند انداخت. و اما خرابی کار تنها در انداختن

بیت‌های اصیل نیست، بلکه نیز با همین روش غیر انتقادی شماری از بیت‌های الحاقی را درون متن کرده‌اند:

- | | |
|----------------------------------|----------------------------|
| ۱- همی رفت زین سان پر اندوه ورنج | تن اندر عنا و دل اندر شکنج |
| ۲- زدوده سنان آنگهی در ربود | درآمد بدو هم بکردار دود |
| ۳- ز تیر و زپیکان هوا تیره گشت | جهان از شگفتی همی خیره گشت |
| ۴- همان نیز مادر به روشن روان | فرستاد با من یکی پهلوان |
| ۵- کجا نام آن نامور زند بود | زبان و روان از در پند بود |
| ۶- بدان تا پدر را نماید به من | سخن برگشاید به هر انجمن |
| ۷- چو آن نامور پهلوان کشته شد | مرا نیز هم روز برگشته شد |
| ۸- بفرمود کاووس خورشیدفر | که باشد زواره بدین راهبر |
| ۹- چو آمد زواره بر پیلتن | همان پر گودرز شمشیرزن |

این بیت‌ها تنها در دستویس لندن ۶۷۵ آمده است و در هیچ یک از دستویس‌های دیگر و ترجمه بنداری نیست. در چنین وضعیتی مصحح باید بیندیشد که هر دستویسی تعدادی بیت الحاقی دارد و اقدم نسخ نیز در وضعیت نسخه‌های شاهنامه از این قانون جدا نیست. بنابر این اگر بهیچ‌تنها در اقدم نسخ آمده باشد و در متن نیازی بدان نباشد، در این صورت باید آن را بیت الحاقی اقدم نسخ دانست و به حاشیه برد. هیچ یک از این بیت‌ها در دستنویس فلورانس ۶۱۴ نیز نیست. در چاپ مسکویت‌های شماره ۳ و ۵ را الحاقی دانسته و به حاشیه برده‌اند و بیت‌های شماره ۸ و ۹ را با سه بیت پس از بیت شماره ۸ بکلی سر به نیست کرده‌اند و از آنها هیچ اثری نه در متن است و نه در حاشیه. ولی بقیه را بترتیب زیر شماره‌های ۳۸، ۲۱۹، ۹۱۲-۹۱۴ به متن برده‌اند. در چاپ بنیاد شاهنامه همه این بیت‌ها زیر شماره‌های ۳۷، ۲۱۴، ۷۰۵، ۹۰۲-۹۰۶، ۱۰۲۳، ۱۰۲۹ در متن آمده‌اند. بر طبق این روش، بخاطر ننگه نداشتن همین یک قانون کلی و ساده در تصحیح انتقادی، در کل شاهنامه ۵۰۰ بیت الحاقی درون متن می‌گردد.

شاید بر من انتقاد کنند که من اکنون که دستویس فلورانس ۶۱۴ بدست آمده است می‌توانم چنین نظری درباره اقدم نسخ پیشین یعنی دستویس لندن ۶۷۵ بدهم. گیرم که چنین باشد، ولی آیا اکنون باید از این آزمایش آموخت، یا آن که تباهی‌های اقدم نسخ فعلی را در متن پذیرفت و منتظر نشست تا باز دستویس کهنتری پیدا گردد و خطای ما را آشکار سازد؟ من در اینجا نیز از این آزمون می‌آموزم:

- ۱- که داند چنین داستان را یقین بجز دادفرمای دادآفرین

- ۲- جهان‌نیده گزدهم بُد کوتوال
- ۳- هجیر سپهدار داماد بود
- ۴- که دادت ز دستان و سام آگهی
- ۵- چو از پیش او روی کردی به راه
- ۶- همه تا در آرز رفتنه فراز
- ۷- عنان را بپیچید گرد آفرید
- ۸- چوبش‌نید گفتار گودرز، شاه
- ۹- پشیمان بشد زان کجا گفته بود
- ۱۰- درخشیدن خشت و ژوپین ز گرد
- ۱۱- جهان را شب از روز پیدا نبود
- ۱۲- همی رفت خواهد به گردش سپهر
- ۱۳- یکی زود سازد، یکی دیرتر
- که او را نبود از دلیری همال
- نژادش ز فرخنده کشتواد بود
- که بادا تن رستم از جان تهی
- جهان بر جهان‌بین او شد سیه
- به کس بر نشد این در راز باز
- سمند سرافراز بردز کشید ۲۳۹
- بدانست کو دارد آیین و راه ۳۷۶
- به بیهودگی مغزش آشفته بود ۳۷۷
- چو آتشش پس پرده لاژورد ۴۲۳
- نوگفتی سپهر و ثریا نبود ۴۲۶
- نباید فگندن بدین خاک مهر ۹۷۹
- سرانجام بر مرگ باشد گذر ۹۸۰

از این سیزده بیت که همه از داستان رستم و سهراب برگزیده شده‌اند، بیت‌های ۱ تا ۵ تنها در دستویس فلورانس ۶۱۴ آمده‌اند و دستویس‌های دیگر و همچنین ترجمه بنداری این بیت‌ها را ندارند و در داستان نیز به هیچ یک از آنها نیازی نیست و حتی ذر برخی از آنها عناصر الحاق نیز هست، چون واژه یقین و کوتوال که هیچ کدام جزو واژه‌های شاهنامه نیستند. بنا بر این هر پنج بیت را باید جزو بیت‌های الحاقی اقدم نسخ دانست و به زیر خط برد (در تصحیح نگارنده پس از بیت‌های ۵، ۱۵۶، ۸۶۹ و ۹۴۸). برعکس بیت‌های شماره ۶ تا ۱۳ تنها در دستویس فلورانس نیامده‌اند و بقیه دستویس‌ها آنها را دارند و عناصر الحاقی نیز در آنها نیست و بیشتر آنها حتی در ترجمه بنداری نیز هستند، چون بیت شماره ۷: فطفت عنانها... و شماره ۹: فندم کیکاوس علی بدرمنه، و اعترف علی نفسه و صدق جوذر ز فیما (که گویا پایان آن مربوط به بیت شماره ۸ می‌شود). و شماره ۱۲ و ۱۳: إن مصیر الكل الى الفناء، فمن واحد يتقدم، و آخر يتأخر. بنا بر این این بیت‌ها در دستویس‌های سده ششم هم بوده‌اند. در این صورت چه دلیل دارد که ما آنها را تنها به این دلیل که در یک دستویس مورخ ۶۱۴ نیامده‌اند از متن بیندازیم؟ بلکه راه درست این است که آنها را جزو افتادگی‌های اقدم نسخ بدانیم و به متن ببریم. هدف تصحیح انتقادی به هیچ روی کوتاه کردن متن نیست، بلکه هدف زدن افزودگی‌های دستویس اساس و افزودن افتادگی‌های آن است بر طبق روشی علمی و انتقادی. همین قانون کلی و ساده را می‌توان برای شناخت ترتیب درست بیت‌ها نیز بکار بست.

در همین داستان رستم و سهراب جای درست بیت‌های ۱۰۲۴-۱۰۲۶ در چاپ بنیاد شاهنامه، به پیروی از اتفاق همه دستویسها و ترجمه بنداری که اکنون دستویس فلورانس ۶۱۴ هم آنرا تأیید می‌کند، پس از بیت ۹۳۹ است و در این چاپ به پیروی بی دلیل از اقدم نسخ و توجه نکردن به جریان داستان و دستبرد زشت کاتب اقدم نسخ، آنها را نود بیت پایین‌تر برده‌اند. همچنین جای درست بیت‌های ۸۰۲-۸۱۲ در چاپ بنیاد شاهنامه به پیروی از اتفاق همه دستویسها و ترجمه بنداری که باز اکنون دستویس فلورانس هم آن را تأیید می‌کند پس از بیت ۸۱۷ است و باز به پیروی بی دلیل از اقدم نسخ آنها را پنج بیت جلوتر برده‌اند. در چاپ مسکو در هر دو مورد جای درست بیتها را شناخته‌اند، منتها در مورد نخستین بیتها را از جای نادرست آن برداشته، ولی در جای درست آن هم نشانده‌اند، بلکه بیتها مفقود شده، نه در متن است و نه در حاشیه.

در بخش یک این مقاله گفتیم که یکی از دلایل عدم توفیق مصححان چاپ مسکو بر بها دادن به ترجمه بنداری است. عکس این مطلب را باید بر مصححان چاپ بنیاد گرفت و گفت که یک علت عدم توفیق آنها کم بها دادن به این ترجمه است. یعنی هیچ یک از مصححان این دو چاپ روش درست استفاده از این ترجمه را ندانسته‌اند. مصححان چاپ مسکو به این دلیل که حتی در مواردی که ترجمه بنداری با هیچ یک از دستویسهای آنها همخوانی نداشته و ناچار می‌بایست ضبط آن را ترجمه آزاد می‌گرفتند، باز از آن پیروی کرده‌اند. و مصححان چاپ بنیاد شاهنامه به این دلیل که حتی در مواردی که این ترجمه جز با اقدم نسخ آنها با بقیه دستویسها اتفاق داشته و ما را به ضبط دستویس اساس این ترجمه که دستویسی از سده ششم بوده راهنمایی می‌کرده است، باز بدان اهمیت نداده‌اند و عملاً ضبط یک دستویس از سده ششم را فدای ضبط منفرد یک دستویس از نیمه دوم سده هفتم کرده‌اند.

بنا بر آنچه رفت اگر مصحح چشم بسته از اقدم نسخ پیروی نکند، بلکه با روش انتقادی و صرف وقت به تصحیح پردازد، با بکار بستن همین قانون کلی و ساده که در این بخش پیشنهاد شد، می‌تواند بخش بزرگی از ضبطهای فاسد و بیت‌های الحاقی اقدم نسخ را به حاشیه ببرد و مقداری از افتادگیهای آن را جایگزین کند و برخی از درهم ریختگیهای بیت‌های آن را راست گرداند و در تصحیح به متنی برسد که اعتبار آن از اعتبار اقدم نسخ بیشتر باشد. ولی تصحیح انتقادی نیاز به صرف وقت و رنج جستجو دارد. کسانی که این مقاله را با دقت تا پایان بخوانند می‌توانند پیش خود حدس بزنند که مؤلف آن تا چه اندازه باید در اثبات کار تصحیح شاهنامه به خود رنج جستجو و یادداشت برداری

داده باشد و چه راههای گوناگونی را آزمایش کرده باشد. مصححی که کارش تنها پیروی از اقدم نسخ است بر راستی که کاری بس آسان و بی درد سر و بی مسؤولیت برگزیده است و از این تن آسانی خود فضیلت امانت هم می سازد. بعد هم هر کجا ضبط اقدم نسخ درست از آب درآمد آن را به حساب دانش خود و هر جا که نادرستی آن ثابت شد به حساب اقدم نسخ می گذارد. ولی رونویسی از اقدم نسخ را یک کاتب امین و با سواد هم می تواند انجام دهد. مصحح، کاتب نیست، و علم تصحیح از فن کتابت جداست. هدف تصحیح انتقادی نزدیک شدن به متن اصلی است. اگر مصحح نمی تواند از متن اقدم نسخ به متن اصلی نزدیکتر شود، ما عکسی از اقدم نسخ تهیه می کنیم و دیگر نیازی به کار او نداریم.

ده - جداسازی عناصر نواز کهن

دربخش شش گفته شد که ضبط دشوارتر برترست. ولی دشواری و سادگی در لفظ یک امر نسبی است و مرز میان آن دوروان است نه استوار. مثالهایی که در بخش شش زدیم، بیشتر مواردی بود که میان لفظ دشوار و ساده فاصله ای بزرگ افتاده بود و از این رو شناخت آن دو از یکدیگر آسان و بر همه کس آشکار بود. ولی در پاک ساختن سخن اصلی از عناصر الحاقی باید موضوع دشواری و سادگی لفظ را در چارچوب بزرگتری بررسی کرد. این چارچوب بزرگتر شناخت و جداسازی عناصر نواز کهن است:

با مقایسه دستویسهای شاهنامه با یکدیگر از یک سو و توجه به تحول زبان و ادب فارسی از سوی دیگر، می توان در زمینه واژگان، دستور، سبک و وزن شاهنامه، عناصر کهن و نورا از یکدیگر باز شناخت و معیارهای بدست آمده را در تصحیح متن بکار بست. کوچکترین دستبندی که در متن شاهنامه زده اند گرداندن صامتها و مصوتها در درون یک واژه است تا برسد به گرداندن یک واژه به واژه دیگر، یک عبارت به عبارت دیگر و تمامی یک مصرع به مصرع دیگر. پس از بررسی مجموع این دگرگونیهاست که ما می توانیم ویژگیهای سخن فردوسی را در تلفظ واژه، در گزینش واژه، در دستور زبان، در اصطلاحات و تعابیر و تصاویر و سبک شعری بطور کلی، و در جزئیات مربوط به وزن شعر، برپایه ای استوار و منطقی - و نه قیاسی و احساسی - بشناسیم.

در بررسی زیر آنچه را که عناصر کهن می نامیم الزاماً همیشه سخن اصلی نیست، بلکه خواه نا خواه برخی از الحاقات و دستبردهای کهن نزدیک به زمان و زبان شاعر نیر در آنها هست. همچنین صورتهایی که نوشناخته شده اند همیشه به این معنی نیست که

شاعر این صورتها را اصلاً بکار نبرده است. بلکه بدین معنی است که اگر در دستویسها یک ضبط واحد به دو یا چند صورت گوناگون آمده باشد، در آن محل کدام ضبط کهن و کدام نو است. ضبط نو در آن محل الحاقی است. ولی شاید در محل دیگری از شاهنامه بکار رفته باشد و شاید هم نرفته باشد و در سراسر شاهنامه هر کجا آمده است الحاقی باشد. برای نمونه فریدون اگر نسخه بدل آفریدون قرار گیرد نو است و در آن محل الحاقی است، ولی در جاهای دیگر بکار رفته است. اما کابل و زابل همه جا نو گشته کاو و زاول اند. در فهرست زیر همچنین در جلوی برخی از صورتهایی که کهن شناخته شده اند ولی وجود آنها فرضی یا مورد شک اند نشانه پرسش گذاشته ایم. صورتهای نو و الحاقی در میان کمانک نهاده شده اند.

الف - افکندگی، افزودگی، گردیدگی، و واژگونگی

مصوتها و صامتها

۱- افکندگی (حذف یا تخفیف).

افکندن آ- آفریدون به فریدون:

چوبگذشت بر آفریدون (ل: چوبگذشت از آن بر فریدون) دو هشت ضحاک ۱۵۳

شد از آفریدون (ق: شده از فریدون) دلش پر نهیب ضحاک ۱۸۵

زیک میل کرد آفریدون (ق: کردش فریدون) نگاه ضحاک ۳۱۱

بدو گفت: شاه آفریدون (شاه فریدون) توی؟ ضحاک ۳۴۸

افکندن آ- از به ز (ل بیش از همه دستویسهای دیگر این حرف را افکنده است):

از (ز) اسپ اندر آمد گونا مدار

از (ز) ایران پیرسید و از (ز) شهریار سهراب ۳۱۰

غمی بود ازین (زین) کار و دل پر شتاب سهراب ۳۳۴

کامه به کام:

همیشه هنرمند بادا تننت

رسیده به کامه (کام) دل روشنست سیاوخش ۷۷۳

جوانه به جوان:

به زه بر نهادند هر دو کمان

جوانه (ل: جوان و) همان سالخورده همان سهراب ۷۷۹

هفته به هفت:

دو هفته (هفتش) نبودی ورا سال بیش

چو دیدی مرا بسته درپیش خویش سیاوخش ۷۲۸

یکباره به یکبار:

ز ره سوی ایوان رستم شدند

بیودند و یکباره (بیودند یکبار و) دم برزدند سهراب ۳۱۱

در مثال بالا یکباره به همان معنی یکبارست که سپستر در زبان فارسی به معنی ناگهان شده است و همین موضوع سبب گردیده که آن را به یکبار تغییر دهند و در جایی دیگر به یکذره. همچنین هفته را که به معنی هفت است به معنی هفت روز گرفته اند و آن را به هفت تغییر داده اند.

افکندن ان - اندرون به درون، اندر به در:

به پرده اندرون (به پرده درون) پاک بی گفت و گوی ضحاک ۴۰

به پرده اندرون (به پرده درون) جای پرمایگان فریدون ۳۴۳

به پرده اندرون (به پرده درون) بود خاور خدای فریدون ۷۱۶

به پرده انهر (به پرده در) آمد سوی نوبهار منوچهر ۵۶

به پرده اندر (به پرده در) است این سخنبا بجوی منوچهر ۱۲۴۲

به حلقه اندر (به حلق اندر، به حلقه در) آورد گوردلیر جنگ مازندران ۲۸۱

چنانش به حلقه اندر (به حلق اندر، به حلقه در) آورد گور جنگ مازندران ۲۶۵

در مثالهای بالا فردوسی بهتر دانسته است که دو مصوت a را به ضرورت وزن در یکدیگر ادغام کند تا بتواند صورتهای کهنتر اندرون و اندر را بجای درون و دربار ببرد. مثالهای فراوان دیگر که در این بخش آمده اند همه گرایش شاعر را به استعمال صورت کهنتر واژه ها، حتی اگر صورت نوتر نیز در زمان او و زبان خود او آمده است، نشان می دهند. ادغام دو مصوت a در یکدیگر مثال فراوان دارد: درود آورنده اش خجسته سروش (گیومرث ۴۴) که در اینجا نیز آن را به آوردش گردانیده اند. و مثالهای دیگر آن نشسته ست و مانند آن، ولی در این گونه موارد چون ضبط ساده بوده را شناخته اند و تغییر نداده اند. و باز مثال دیگر آن: که از مهر بهره اش نبود اندکی (جمشید ۸۲) که در برخی از دستنویسها بهره اش را به بهره تغییر داده اند و یا این مصرع: به آرش سراسر به دو نیم کرد (جمشید ۱۸۶) که باز در برخی از دستنویسها آرش را به آرش و آره تغییر داده اند. اکنون که دانستیم فردوسی دو مصوت کوتاه a را در یکدیگر ادغام می کند، پس

دیگر جای هیچ گونه تردیدی نمی ماند که این مصرع:

سیاوخش ۷۸۱

ندارد به نافه درون بوی مشک

که در دستنویس فلورانس ۶۱۴ و واتیکان ۸۴۸ به صورت:

ندارد به ناف اندرون بوی مشک

آمده است، در اصل چنین بوده است:

ندارد به نافه اندرون بوی مشک

و یا صورت اصلی این مصرع:

سیاوخش ۷۸۶

دوبهر از جهان زیرپای من است

که در برخی از دستنویسها بصورت: دوبهره جهان... آمده است، چنین بوده است:

دوبهره از جهان زیرپای من است

می بینید که تنها با مطالعه در تک تک دستنویسها و مقایسه آنها با یکدیگرست که ما می توانیم عناصر کهن را از اینجا و آنجا دستچین کنیم و از روی الگوی هریک صورت اصلی چندین مورد مشابه ولی تباه شده را بازشناسیم و گام به گام به سخن اصلی شاعر نزدیکتر شویم.

افکنندن پیشوند فعلی به:

ضحاک ۴۹۷

به آخر بشد (شد و) ماند از او جایگاه

دلیر و جوان سر به گفتار پیر

۸۲۴ سهراب بداد و بیود (نبود، بدادش که بود) آن سخن جایگیر

ز خنده نیاسود لب یک زمان

۳۴ گردان بیودند (ف: که بودند) روشندل و شادمان هفت گردان

افکنندن ت (برای سبک کردن وزن):

دبیاچه ۱۷

خرد بهتر از هر چه ایزدت داد (ایزد بداد)

۱۱۵ سهراب چو داند بخواندت نزدیک (بخواند بنزدیک، بخواند تورا نزد) خویش

شارستان به شارسان، خارستان به خارسان:

خرامنده شد مردم شارستان (شارسان)

۱۲۳۷ منوچهر گرفتند هامون یکی خارستان (خارسان)

نُسَخَت به نسخه:

• بیاورد پس دفتر خواسته

۱۴۱۶ منوچهر همان نسخت (نسخه) گنج آراسته

افکندن خ - دشخواره دشوار (صورت دشخوار بیش از همه در ف آمده است):

سخن هر چه بر بنده دشخوارتر (دشوارتر)

دلش خسته تر زان و تن زارتر منوچهر ۶۶۷

مگر بخت رخشنده بیدار نیست

و گرنه چنین کار دشخوار (دشوار) نیست سهراب ۳۲۳

افکندن ذ / د - بد / بد (در جلوی مصوتها) به به (صورت بد / بد بیش از همه در ف آمده است):

برفت و بیامد به دروازه پیش

چنانچون سزا بُد بدآیین (به آیین) خویش فریدون ۲۳۸

بد آهن (به آهن) سراسر پوشید تن ضحاک ۴۳۴

افکندن ز (= از):

تو گویی به سنگستم آگنده پوست

و گرز آهن است (آهن است) اینک بمیان اوست منوچهر ۱۴۳۷

و گرباره زیر اندرش ز آهن است (اندرش آهن است) سهراب ۷۱۲

افکندن ش (ضمیر پیوسته سوم شخص مفرد در حالت کنایی):

پذیره شدش (بشد) دیورا جنگجوی گیومرت ۳۱

به داد و دهش تنگ بستش (بستم، بسته، بندم) کمر هوشنگ ۵

فریدون به خورشید بر برد سر

کمر تنگ بستش (ف: بسته) به کین پدر ضحاک ۲۶۸

منوچهر بنهاد تاج کیان

به زَنار خونین بستش (بسته) میان فریدون ۱۰۶۳

افکندن ک (= که):

مگر کاندر (اندر) آن تندی افون برد سهراب ۳۴۹

همی گفت کای (ای) کشته بردست من سهراب ۸۷۸

مگر کاژدها (اژدها) را سر آید به گاز ضحاک ۳۵۴

شنید آن سخن کارزو (آرزو) کرد مرگ ضحاک ۴۰۸

بدو گفت کافر سیاب (افراسیاب) این سخن سهراب ۱۱۳

مگر کاشکارا (آشکارا) شود جفت من منوچهر ۵۴۸

بدو گفت کین (این) کودک شیرفش سیاوخش ۷۳

فردوسی در این گونه موارد هر جا وزن اجازه دهد حرف که را نمی اندازد. ولی دستنویسها هر چه جوانتر یا کم اعتبارتر می گردند حرف که را بیشتر می اندازند. ولی اینجا و آنجا پیش می آید که دستنویسهای کهن و معتبر هم آن را انداخته اند. در مثال آخرین در چاپ بنیاد شاهنامه به پیروی از دستنویس لندن ۶۷۵ حرف که را انداخته اند، ولی بجای آن نشانه نقل قول (») گذاشته اند و ندانسته اند که این حرف که خود در بسیار جاها کار کرد همین نشانه نقل قول را دارد.

افکندن م (ضمیر پیوسته اول شخص مفرد):

پدرم (پدر، پدرش) آن گرانمایه پهلوان
افکندن ن - دهشن به دهش:

به داد و دهشن و (دهش و) به مردانگی (تصحیح قیاسی است) منوچهر ۶
فردوسی بی شک واژه هایی چون دهش، بوش، روش و مانند آنها را هر کجا وزن اجازه می داده است به صورت دهشن، بوشن، روشن بکار برده بوده است و بعداً کاتبان حرف ن را انداخته اند. در مورد روشن در چند جا صورت اصلی باقی مانده است.

چن (در جلوی مصوتها) به چو (صورت چن یش از همه در ف آمده است):

چن (چو) آمد مر آن کینه را خواستار ۰ گیومرت ۶۷
چن (چو) از نام داداریاد آوریم ضحاک ۲۶۷
که موبد چن (چو) ایشان صنوبر نکشت فریدون ۲۱۱
چنو (چواو) زاید از مادر پرهنر ضحاک ۹۴
کردن به کرد (تبدیل مصدر تمام به مصدر مرخم):

نشاید نگه کردن (کرد) آسان بدوی سهراب ۶۱۲
افکندن و عطف و ربط:

تو گویی که سام سوارست و بس (سوارست بس) سهراب ۴۸۶
ز سوداوه بوی می و مشک ناب

همی یافت کاووس و (کاووس) بوی گلاب سیاوخش ۳۶۵
وگر (اگر) نشنود بودنیها درست ضحاک ۷۹

وزان (از آن) پس بسازیم سهراب را سهراب ۱۴۱
از آهش ساعد، وز آهن (از آهن، ز آهن) کلاه جنگ مازندران ۵۷۰

برافروخت و (برافروخت) گلناره گون کرد روی منوچهر ۳۴۶
می و مجلس آراست و (آراست) شد شادمان منوچهر ۹۱۵

افکندن حرف و در کتابت برخی واژه‌ها - خورم به خرم (صورت خورم بیش از همه در ل و گاهی در ل^۳ آمده است):

که خورم (خرم) زید ای دلیران و شاد • ضحاک ۲۵۵
افکندن ی (گواههای آن بیارست):
چو دریا به موج اندر آید ز جای (جا) سهراب ۳۲۴
ندارد دم آتش تیزپای (پا) سهراب ۳۲۴
بدوی (بدو) اندرون زعفران و گلاب جمشید ۱۴۵
دوبازوی (بازو) و دل شهریار من اند سهراب ۳۵۹
نشاید نگه کردن آسان بدوی (بدو) سهراب ۶۱۲
افکندن است:

شده ست (شده) انجمن لشکری بیکران سهراب ۵۴۵
افکندن حرف مثدد در مواردی که پس از آن مصوتی نیاید و یا افزودن مصوتی به دنبال آن برای روان کردن وزن:

همی کرشد (همی گشت کر، که کرگشت زان، همی کرشدی) مردم تیزگوش فریدون ۷۷۹
همی کُر دانست (همی کُر بدانست، بدانست کُر جمله) گفتار او منوچهر ۷۲۶
یکی کُر ناخوب (کُر و نا خوب) چاره گزید جنگ هاماوران ۳۷۹
چند گواه زیر شیوه فردوسی را نشان می دهند:

چنان خواست یزدان که باد هوا نشد کُر با اختر پادشا
۱۹۷۲/۳۵۱/۵
بیاریم جاماسپ ده ساله را که با دژ همتا کند ژاله را
۱۸۹/۴۰/۸
اگر ویژه ابری شود دژ بار کشنده پدر چون بود دوستدار
۳۵۶۱/۲۳۴/۴
هر آنکه که شد پادشا کُر گوی ز کُری شود شاه پیگار جوی
۹/۲۹/۸

یادداشتها:

۶- سخن، دوره ۲۵، ص ۱۹۷ - ۲۰۱.

۷- D. Monchi-Zadeh, *Topographisch-historische Studien zum iranischen Nationalepos*, Wiesbaden 1975.

۸- D. Monchi-Zadeh, *Die Geschichte Zarēr's*, Uppsala, 1981.

۹- نگاه کنید همچنین به: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۴/۴، ص ۷۲۶-۷۲۸.